

# بیگنا

شماره یازدهم

بهمن ماه ۱۳۳۲

سال ششم

مجتبی مینوی

خدایت آزاد آفرید آزاد باش  
ابوسمید ابوالخیر

## آزادی و رشد اجتماعی

مستلزم یکدیگر اند

—۲—

دخالت حکومت در زندگانی افراد و لطمه وارد آوردن بر آزادی فردی شان باید بهمین قدری محدود شود که بقصد تهیه و ساییل بقا از برای عموم است. اما در آنجا که اگر من مالک چیزی باشم از حق دیگری نمی کاهد دیگر دولت حق دخالت ندارد. مثلاً عقیده من چه باشد، یا چه علمی را من بخوادم دنبال کنم و چه اطلاعی بخوادم تحصیل کنم، یا از چه فن و هنری بخوادم سر رشته پیدا کنم، مربوط بکسی نیست و حکومت حق ندارد سد و مانع در برابر من ایجاد کند. اگر در روسیه کتابی در وصف احوال ازبکها یا بیان عقاید کمونیستهای شوروی تألیف شود و شما بخواید آن را بخوانید و مأمورین پست یا گمرک اجازه ندهند که آن کتاب بدست شما برسد لطمه ناروایی با آزادی شما وارد آورده اند. و اگر يك نفر جهانگرد کتابی در وصف فلاکت و سیه روزی مردم ولایات و اوضاع خجالت بار اهالی در بنادر جنوبی نوشته باشد و چاپ

کرده باشد دولت حق این را ندارد که مردم را از خواندن آن منع کند. زیرا که هیچ يك از این امور مانع ازین نمی‌شود که سایر مردم وسیله زندگی داشته باشند. کسی که بدیها را شرح میدهد مثل طبیبی است که امراض را تشریح می‌کند، و باید ازان استفاده کرده درصدد ازاله عیوب برآمد، نه اینکه چشم را بست و بردهان گوینده گل زد و گفت این چیزها وجود ندارد. همچنین است در امر عقیده شخصی و اخلاق شخصی: کسی را باین علت کشتن که چرا بخدا بودن عیسی معتقد نیستی - کسی را باین بهانه حبس کردن که چرا تعلیمات مزدك را بحق میدانی - کسی را از وسیله معاش و بقا محروم کردن باین عذر که در کوچه بی کلاه میرفتی یا دوزن گرفتی - چنین لطمه‌ها بآزادی مردم وارد آوردن مجوز و محملی ندارد.

اینگونه موانع اجتماعی که در راه آزادی فردی ایجاد می‌کنند مضرتر از موانع جسمانی و مادی است، زیرا که بانسان صدمه روحی میزند. برای اینکه مردم دل افسرده و خشمگین نشوند حکومت باید گاهی اموری را که متضمن ضرر مادی باشد نیز اجازه دهد. در این موضوع که چند سال پیش ازین دولت ایران به بیست هزار نفر اجازه داد که هر يك صد لیره پول بگیرند و برای ادای فریضه حج بمکه بروند بحث بسیار شد. بنده معتقدم که این کار دولت بسیار بجا و ناشی از حزم و همتانت بود. بیست هزار نفر که خود را واجب الحج تشخیص میدهند و بجا آوردن این تکلیف دینی را شرط سعادت دنیوی و اخروی میدانند اگر از حق خود محروم شوند ظلمی بایشان شده است که بر طبق عقیده خودشان بالاتر از هر اذیت و آزاری است، دولت خوب می‌کند که این اندازه همراهی را از ایشان دریغ نمی‌کند و آزادشان می‌گذارد که صد لیره از پول خود را ببرند در عربستان خرج کنند. تلافی این مصارف را دولت میتواند از جای دیگر دریاورد و از گوشه مخارج غیر لازم بزند، و مثلاً بکنگره بین‌المللی لیبیات درسوئد هفده نفر نماینده نفرستد و بکنفرانس هوا نوردان ایالات متحده سی نفر مأمور اعزام نفرماید. بحث از این بود که مانع تراسی حکومت زیانکار تراز موانع طبیعی است. اگر بچه‌ای بخواهد ستونی را از جا بکند هر گاه باو بگوئید نکن غضبناک میشود، اما اگر قدری کند و کو کرد و دید نمی‌شود آرام میگردد. در این عهد ماشین عده بسیار زیادی

از مردم باین عقیده رسیده‌اند که اسان هر کار بخواهد میتواند بکنند، و دیگر کمتر کسی معتقد باین عقیده است که فقر و بدبختی را خدا می‌فرستد، و اینها را نتیجه بی‌تدبیری دولت و بی‌رحمی ارباب ثروت میدانند، و بنابراین همینکه مجاری احوال برخلاف رضا می‌رود دیگر آن‌را بفرشته‌ای که بر این بام لاجورد اندود نشسته است نسبت نمی‌دهند و مانع طبیعی محسوب نمی‌کنند تا نسبت بآن سر تسلیم فرود بیاورند، بلکه آن‌را از چشم سرمایه‌داران و محتکرین می‌بینند و آتش خشم و غضبشان افر و خسته می‌شود. باین جهت اداره کردن اقوام در این عهد مشکلتر از ادوار سابق شده است. در قدیم همین قدر که مردم را بیرون دروازه می‌بردند و میگفتند نماز استسقا بخوانید دلها تسلی مییافت، اما امروزه دیگر بهانه‌ای نمانده که مدتیست باران نیامده است از برای مردم کافی نیست، و باید هیأت دولت از هر دری که شده است گندم و جو و زرت و ارزن بخرد و برای مردم نان تهیه کند. اگر نخرد کاسه صبر مردم لبریز می‌شود و سر بصبیان و طغیان بر میدارند. پس امروز دیگر کمتر مملکتی در دنیا هست که هیئت حاکمه آن بتواند در مورد ضروریات معاش و حوائج اولیه مردم غفلت و مسامحه و اهمال روا دارد. در این موارد هر قدر که دولت بر محتکرین و ارباب ثروت فشار بیاورد تا نتوانند که از قبل قوت روزانه مردم آلف والوف بیندوزند جایز است.

اما موارد دیگری هست که در باب آنها سلب آزادی مردم و اجبار کردن ایشان باعمال مخالف میلشان جایز نیست. پیرزنی که معتقد به حجابست و ایمان راسخ دارد که اگر موی او را چشم نامحرم ببیند در آتش دوزخ خواهد سوخت او را مجبور کردن که بی‌چادر از خانه بیرون بیاید؛ پیرمردی را که کلاه فرنگی را نجس میدانند و تشبیه بکفار را معصیت تشخیص میدهد بضرب قنடைه تفنگک و کلوله مسلسل باین مجبور کردن که کلاه فرنگی بسر بگذارد؛ اینها از آن تعدیها و ظلمهائی است که بخشیدنی نیست. اما مسأله آبله کوبی اجباری و تعلیم اجباری اطفال امری دیگر است. عقل بچه باین نمیرسد که آبله کوبیدن برای صحت او لازم است و سواد داشتن برای زندگانی آینده او خوبست، و بنابراین از خود او نمیشود پرسید و دانست که آیا باین کارها مایل است یا نه، پس اگر هیأت دولتی که نماینده مردم و دست‌نشانده اکثریت ملتست مصمم باین

شد که آبله کوبی و تعلیم اطفال و سایر اقدامات متضمن تربیت کودک کلان و دفع مرض یا جلو گیری از آن را بعنف و اجبار مجری دارد ولو اینکه ابوبن طفلی با آن مخالف باشند بحتی بر او نیدست .

اموری را که در آنها آزادی مورد بحث میشود باید بدو دسته ممتاز منقسم کرد: يك دسته اموریست که اگر در حیطه تصرف يك نفر در آید دیگران از آنها محروم نخواهند شد، و دسته دیگر اشیائست که هرگاه کسی یکی از آنها را احتکار کند حق دیگران پایمال خواهد شد. اگر مقدار غذائی که بنده میخورم بیشتر از سهم خودم باشد يك نفر دیگر کمتر از سهم عادلانه او خواهد رسید، ولی اگر بنده مبلغ هنگفتی شعر و فلسفه مصرف کنم بکسی ضرری نمیزنم و سهم احدی را غصب نمی کنم، مگر اینکه وسیله خواندن شعر و تحصیل فلسفه را منحصر بخود بکنم و کتابهای منحصر بفرد را حبس کنم و مانع از این بشوم که طلاب از آنها متمتع بشوند. نکته دیگر اینکه: اشیائی از قبیل خوراك و خانه و لباس چنانکه گفته شد ضروریات زندگی است و نه در باب لزوم آنها اختلاف عقیده موجود است و نه از حیث احتیاج بآنها چندان تفاوتی بین مردمان مختلف هست. پس در مملکتی که بطرز حکومت دموکراسی اداره میشود حق هیئت حاکمه است که در باب آنها تدبیری بیندیشد و طریقه ای پیش بگیرد. در این قبیل امور قاعده متبع باید عدالت باشد. حال عدالت چیست؟

در يك هیئت بشری که در عصر ما بطریقه دموکراسی اداره میشود عدالت عبارت از مساوات است. ولی در میان جماعتی که طریقه دموکراسی متبع ایشان نباشد یا بحد کمال نرسیده باشد، و هنوز مردم به طبقات مختلف منقسم باشند و برای بعضی از این طبقات فضیلتی بر بعضی دیگر قائل باشند و حتی عامه خلایق هم خود را از آنها بیست تر بدانند و امتیازات آن دسته را قبول داشته باشند، دیگر عدالت بمعنی مساوات نخواهد بود. برای مثال، از خودمان مایه نمی گذارم تا دعوا راه نیفتد، چون قابض اینجا هم انگشت بشیر میزند، در ایتالیا اگر عامه مردم معتقد باشند که پاپ و کاردینالها واسقفها و بستگان آنها از سایر مردم ممتاز هستند، و راضی باشند که خودشان از خوراك و پوشاك و خانه محروم باشند تا این طبقات ممتاز با شکوه و جلال شاهانه زندگی نمایند،

اگر کسی بخواهد اصل مساوات را مبنای عدالت قرار دهد دادِ همان عامهٔ مردم بلند میشود. حتی در انگلستان امروزی اگر مقرر شود که شاه دارای قصور و باغهای متعدد نباشد و برای او کالسکهٔ شش اسبه و فوج قراول و کبکبه و دبدبهٔ سلطنت راه نیندازند اکثریت همان عامهٔ رنجبر و کارگر هم آزرده و ناراضی خواهند شد. بنابراین عدالت را باید عبارت از ترتیب و قراری دانست که مورد رضایت غالب نزدیک بعموم مردم باشد، و کمتر از هر قرار و مدار دیگری باعث رشک و غبطه و ناخشنودی بشود. نتیجه این میشود که در میان جماعتی که از خرافات و اعتقاد بامتیازات طبقاتی بری باشند عدالت بمعنی مساوات هست، اما در میان مردمی که اعتقاد راسخ بلزوم عدم مساوات دارند نیست.

اما در مورد عقیده و فکر و صنایع جمیله و امثال آنها، آنچه يك نفر دارد و کسب می کند از راه محروم کردن دیگران حاصل نمی شود. این که من میخواهم فلسفه یا تصوف تحصیل کنم و شما میخواهید بموسیقی گوش بدهید مانع از این نمی شود که سایر مردم هم اگر بخواهند دنبال فلسفه و تصوف و موسیقی را بگیرند. این قبیل امور با اشیاء مادی و ضروریات زندگی تفاوت بین دارد. اگر آقای کشیش در ناز و نعمت غوطه ور باشد و از برای دوستان خود مجلس مهمانی با شکوهی ترتیب داده باشد ولی بگدائی که بر درخانه اش آمده است تگهٔ نان خشکی هم ندهد و برای او من باب موعظه شرح مبسوطی در باب فضیلت فقر و گرسنگی کشیدن بگوید همه خواهند گفت که آقای کشیش مردی منافق و از خدا بی خبر است. اما اگر بندهٔ شعر دوست و شمای ریاضی دوست از رشتهٔ مورد علاقهٔ یکدیگر تمجید کنیم همه میدانند که من باب احترام و ادب است. کدام رشته خوبست و کدام بهتر، کسی نمی داند. اما تفاوت بین گرسنگی و سیری را همه میدانند، و معلوم است که فقر و گرسنگی کشیدن بد است، بجهت اینکه منافی آزاد بودن است. در مورد سیر کردن شکم مردم و تهیه کردن ضروریات زندگی برای عموم ایشان باید حکومت حقهٔ کسانی را که قصد اجحاف و تعدی دارند مانع از اعمالی شود که منجر بحرمان مردم از حقتشان خواهد شد، یعنی آزادی آنها را باید سلب کند. اما در امر عقاید

یگانه راهی که برای وصول بحقیقت موجود است همان آزادی در بحث و آزادی در کسب اطلاع و حتی رقابت و روی دست یکدیگر بلند شدن است. باید عقاید را آزاد گذاشت که با هم تعارض و رقابت کنند. معنی ندارد که عده غالب و صاحب قدرت مانع ازین بشوند که دیگران، ولو اینکه بسیار قلیل و ضعیف باشند، عقیده خود را صریح و علنی بگویند و سعی در ترویج آن بنمایند. کارفرما و استخداکننده مردم خواه سرمایه داران و خواه هیئت دولت نباید مردم را تهدید کنند که اگر بفلان عقیده معتقد باشید یا بفلان شیوه زندگی نمائید در دستگاه من حق کار کردن ندارید. زیرا که چنین عملی منتهی بیکى از دو کار میشود: یا مردی که کار میخواید باید عقیده خود را پنهان کند و منافقی پیشه نماید، یا باید بر عقیده خود ثابت بماند و از گرسنگی تلف شود. این نوع فشار و تعذیب از جانب هر حکومتی وارد آید خواه در انگلیس و امریکا باشد و خواه در مجارستان و روسیه بد است و مضر است و باعث عقیم ماندن افکار و ترقی نکردن اقوام میشود. پس در هر امری که مربوط باخلاق و عقیده و رفتار است و کار افراد زبان مستقیم و حتمی و فاحشی بد دیگران نمیزند آزادی فردی را باید ملحوظ و محترم داشت، و الا عمل مسلمین این عصر با کار ابرو جهل و ابولهب فرقی نخواهد داشت و رفتار عیسویان این زمان با کردار یهودیان عهد مسیح یا آن کشیشانی که در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی در اسپانیا دین مردم را تفتیش و ایشان را برای عقایدشان تعذیب میکردند تفاوتی نخواهد داشت. حرّیتی که باید مطلوب اعلاى هر آدمی باشد و در تحصیل آن از هیچ کوششی فروگذار نکنند نه اینست که حق داشته باشند دیگران را در منگنه بگذارد، بل این که هر يك از ما آزاد و مختار باشد بهر نوع که می پسندد زندگی کند، و از هر عقیده‌ای که مستحسن می‌شمارد پیروی نماید، و هر چه می‌خواهد بیندیشد - البته باین شرط که این طریقه زندگی و طرز فکر او منافی آزادی دیگران نباشد و ایشان را مانع از این نشود که هر طور می‌خواهند زندگی و فکر کنند.

ایرانیان پیش از اسلام جبری نبودند قدری بودند، یعنی معتقد بودند که انسان مخیر و مختار است که از خیر و شر هر يك را که می پسندد پیش بگیرد، و وظیفه‌ای که زردشت از برای ایشان تعیین کرده بود فقط این بود که اعمال او رمزدی پیش گیرند

و از خیر متابعت نمایند. در دوره اسلام هم کسانی بوده‌اند که اعتقاد بمجبور بودن انسان را رد می‌کردند و منکر این بودند که افعال انسان را قضا و قدر قبلاً تعیین کرده است، و می‌گفتند که پروردگار عالم اختیار اعمال انسان را با او تفویض کرده است و قبل از آنکه از او فعلی سرزند توانا و قادر است که از چند شق یکی را برگزیند، منتهی اگر کاری را اختیار کرد که منفور خداست مغضوب خواهد شد و در آخرت به جزا خواهد رسید. و این قاعده بعقیده ایشان منطقی‌تر ازین بود که بگویند خدا ترا مجبور آفریده است و مقدر کرده است که تو کافر و معصیت کار باشی و بعد هم بجرم کافر بودن در آتش دوزخ بسوزی. فرقه معتزله که از فرقه‌های بزرگ اسلام‌اند و اصول عقایدشان مأخذ و مبنای اصول عقاید شیعه بود اهل تفویض بودند، و نویسندگان و شعرا و عرفای ما مکرر گفته‌اند که مسؤول اعمال هر کسی خود اوست و دیگران نباید بکار او کاری داشته باشند. بیائید تمام ما باین عقیده بگرویم و هم‌نوع خود را در عملش آزاد و مختار بگذاریم و نه در خصوصیات دیگری دخالت کنیم و نه بدیگری اجازه دهیم که در خصوصیات ما محلّ آزادی ما بشود. خودبآزادی زندگی کنیم و دیگران را هم بگذاریم زندگی کنند.

می‌گویند که این خصلت و صفت بچه نوع حاصل خواهد شد و سچیّه مردم خواهد شد؟ معلوم است، از تربیت و بس. در جماعتی که مرگب از عده‌ای پلنگ و عده‌ای آدمی‌زاد باشد آزادی وجود ندارد، و دیر یا زود یا مردمان بنده پلنگها خواهند شد و یا پلنگها عبد و عیبید مردم. چاره آنست که کلیّه افراد جامعه را چنان تربیت کنیم و بار بیاوریم که در بین ایشان پلنگ خصلت پیدا نشود و تمامی آدمی‌زاد باشند. بعبارت ساده‌تر خصلت و صفت بشری را در وجود اطفال از راه تربیت جبلی باید کرد. سعدی شاعر خوب و بزرگی بود اما استاد فنّ تربیت نبود و من عقیده او را قبول ندارم که جبلت بچه را نمیشود تغییر داد، وانگهی خود او ضدّ این عقیده را از حدیث نبوی نقل می‌کند که کلّ مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه. چاره کار در دست ابوبن است، و دامن مادر و خانه پدر یگانه تحلی است که فرزند در آن تربیت اساسی می‌یابد و جبلت او درست میشود. اگر در آن شش سال اول بچه‌ها را

بقاعده صحیح بار بیارند و در وجود آنها مخمر کنند که « زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند » در باقی عمر سنجیه و جیلت شان همچنان میماند ، و تغییری که در اخلاق آنها حاصل میشود اساسی نخواهد بود . دختران و پسرانی بار بیارید که آزاده منش باشند و نفع خود را در این نیندازند که حق دیگری را سلب کنند و آبادی خود را از راه ویرانی دیگران بجویند ، اینها که بزرگ شدند و اختیار امور را بدست گرفتند کلیه موانع اجتماعی از سر راه آزادی برداشته خواهد شد ، و مملکت مطلوب آن گوینده ای خواهد شد که گفت :

آنجا که آزادی بود آنجا مرا باشد وطن .

### چند رباعی

در عالم بی وفا کسی خرّم نیست	شادی و نشاط در بنی آدم نیست
آنکس که درین زمانه او را غم نیست	یا آدم نیست یا درین عالم نیست
یاران کهن که بنده بودم همه را	در عهد و وفای خود ستودم همه را
زهار ز کس وفا مجوئید که من	دیدم همه را و آزمودم همه را
چشمت همه تر کس است و تر کس همه خواب	لعلت همه آتش است و آتش همه آب
رویت همه لاله است و لاله همه رنگ	زلفت همه سنبل است و سنبل همه تاب
می سوختی اول دل و جان و تن هم	اکنون از نسی بر آتشم دامن هم
دارم سخنی راست بگویم یا نه ؟	با من تو چنان نه که بودی ، من هم
ای عهد شکسته و وفا داده بیاد	مادر همه شیر بیوفائی بتو داد
اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود	و آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد
	ولی دشت بیاضی